هوالعلیم

تبعیت از قرآن و عترت، عامل سعادت انسان

عید فطر ۱۴۱۵ هجری قمری

بیانات:
آیت اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی
قدّس اللَه سرّه

بسم اللّه الرّحمٰن الرّحيم

الحمد للّه ربّ العالمينَ

الحمدُ لِلّهِ الواصِلِ الحمدَ بِالنّعَمِ و النّعَمَ بِالشّكرِ. نَحمَدُه علىٰ آلائِه كما نَحمَدُه علىٰ بَلائِه، و نَستَعينُه علىٰ هذه النّفوسِ البِطاءِ عمّا أُمِرَت بِه، السِّراعِ إلىٰ ما نُهيَت عَنهُ. و نَستَغفِرُه مِمّا أحاطَ بِه عِلمُه و أحصاهُ كِتابُه؛ عِلمٌ غيرُ قاصِرٍ و كِتابٌ غيرُ مُغادِرٍ. و نُؤمِنُ بِه إيمانَ مَن عايَنَ الغُيوبَ و وَقَفَ علىٰ المَوعودِ [إيمانًا نَفىٰ إخلاصُه الشِّركَ و يقينُه الشّك]؛ و نَشهَدُ أن لاإلٰهَ إلّا اللّه وَحدَه لاشَريكَ لَه و أنّ محمدًا عبدُه و رسولُه؛ شَهادتينِ تُصعِدانِ القَولَ و تَرفَعانِ العَملَ، لايَخِفُّ ميزانٌ توضَعانِ فيه و لايثقُلُ ميزانٌ تُرفَعانِ عنه.

أوصيكُم عِبادَ اللّه بِتَقوى اللّه الّتى هى الزّادُ و بِها المَعادُ [المعاذ]؛ زادٌ مُبلِّغٌ و مَعادٌ [معاذ] مُنجِحٌ. دَعا إلَيها أسمَعُ داعٍ و وَعاها خَيرُ واعٍ؛ فَأسمَعَ داعيها و فازَ واعيها.[1]

بسم اللّه الرّحمٰن الرّحيم

---

[1] برگرفته از نهج البلاغة(صبحی صالح)، ص ١٦٩. مطلع انوار، ج ١٢، ص ٤٠٩:

«تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر متّصل و پیوند فرموده است. بر آلاء و نعمت‌هایش او را حمد می‌کنیم، هم‌چنان‌که بر بلایش او را حمد می‌نماییم. و بر این نفوس کُند و کاهل نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن شده است و بر این نفوس شتاب‌کننده به آنچه که از بجا آوردن آن نهی شده است، از او کمک و یاری درخواست می‌نماییم. و غفران و آمرزش از او می‌طلبیم برای گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد، و کتاب او همه آنها را إحصاء و شمارش کرده؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را ترک نکرده و جا نینداخته است. و به او ایمان می‌آوریم ایمان کسی که امور غیبی و پنهانی را بالعیان مشاهده کرده، و به آنچه که وعده داده شده واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده و یقین و باور آن شک و تردید را از بین می‌برد.

و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثّری نیست غیر از اللّه که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهیم که محمد صلّی اللّه علیه و آله، بنده و فرستادهٔ او است. و این دو شهادت، قول و گفتار را بالا می‌برند و عمل و کردار را اوج داده و به درگاه الٰهی می‌رسانند. کفّهٔ میزانی که شهادتین را در آن می‌نهند سبک نمی‌شود و کفّهٔ میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی‌گردد.

ای بندگان خدا، من شما را به تقوای خداوند وصیت می‌نمایم، تقوایی که زاد و توشه آخرت است و عود و بازگشت انسان به‌سوی خدا به سبب آن است؛ تقوا زادی است که انسان را به سر منزل مقصود می‌رساند و عود و بازگشتی است که حاجت و نیاز انسان را برآورده می‌کند. شنواننده‌ترین دعوت‌کننده و بهترین کسی که می‌توانست مردم را به تقوا دعوت کند، دعوت فرمود و بهترین حفظ‌کننده آن را حفظ کرد و در خود فرا گرفت؛ پس دعوت‌کنندهٔ آن، آن را به گوش رساند و حفظ‌کنندهٔ آن رستگار گردید.»

﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ * ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ * لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ * وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ﴾[1]

اللَهمّ أفِض صِلَةَ صَلَواتِكَ وَ سَلامَةَ تَسليماتِكَ علىٰ أوّلِ التَّعيُّناتِ المُفاضَةِ مِنَ العَماءِ الرَّبّانىّ، وَ آخِرِ التَّنَزُّلاتِ المُضافَةِ إلَى النَّوعِ الإنسانىّ، المُهاجِرِ مِن مَكَّةَ كان الله و لَمَيَكُن مَعهُ شَىءٌ ثانى [إلى مدينة و هو الآن علىٰ ما عليه كانَ] مُحصى عَوالِمِ الحَضَراتِ [الإلهيّة] الخَمسِ فى وُجودِهِ، ﴿وَكُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ فِيٓ إِمَامٖ مُّبِينٖ﴾[2] أب الأكوانِ بفاعِليّته و أمّ الإمكانِ بقابِليّته الرّسول النّبىّ المدنىّ المكّىّ التّهامىّ القرشى، صاحبِ لواءِ الحمدِ و المقامِ المحمودِ[3] أبى القاسم محمّدٍ الحميدِ المحمودِ، و علىٰ صِهرِه و وصيّه و أخيه و وَزيره و الخليفةِ مِن بعده أميرالمؤمنين و يَعسوبِ الدّين و قائدِ الغُرِّ المُحَجَّلينَ، و علىٰ فاطمةَ الزّهراء سيّدة نساءِ العالمينَ، و علىٰ الحسنِ و الحسينِ سيّدَى شبابِ أهلِ الجنّة أجمعين. اللَهمّ صلِّ و سلِّم علىٰ علىّ بن الحسين زينِ العابدينَ و محمّدِ بنِ علىٍّ و جعفرِ بنِ محمّدٍ و موسىٰ بنِ جعفرٍ و علىِّ بنِ موسىٰ و محمّدِ بنِ علىٍّ و علىِّ بنِ محمّدٍ و الحسنِ العسكرىِّ و الخَلفِ الحُجّةِ المَهدىِّ صَلواتُك و سَلامُك عَليهِم أجمعينَ.

اللَهمّ كُن لِوليّكَ الحُجّةِ بنِ الحَسَن صَلَواتُكَ عَليهِ و علىٰ آبائِه فى هذه السّاعَةِ و فى كُلِّ ساعَةٍ وَليًّا و حافِظًا و قائِدًا و ناصِرًا و دَليلًا و عَينًا حتّىٰ تُسكِنَهُ أرضَكَ طَوعًا و تُمَتِّعهُ فيها طَويلاً.[4]

اللَهمّ إنّا نَرغَبُ إليكَ فى دَولَةٍ كَريمَةٍ تُعِزُّ بِها الإسلامَ وَ أهلَهُ، وَ تُذِلُّ بِها النِّفاقَ وَ أهلَهُ، وَ تَجعَلُنا فيها مِنَ الدُّعاةِ إلى طاعَتِكَ وَ القادَةِ إلى سَبيلِكَ وَ تَرزُقُنا بِها كَرامَةَ الدُّنيا وَ الآخِرَة.[5]

راه هدایت به سبل سلام چیست؟

﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ قَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمۡ كَثِيرٗا مِّمَّا كُنتُمۡ تُخۡفُونَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖۚ قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ * يَهۡدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ وَيُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ

---

[1] سوره اخلاص (۱۱۲) آیات ۱ ـ ٤.

[2] سوره یس (۳٦) آیه ۱۲.

[3] مجموعة رسائل ابن‌عربی، *توجّهات الحروف*، ج ۱، ص ٦٥٤؛ صلوات کبیره (نسخه خطی)، ابن عربی، ص ۱٦۱.

[4] إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۸۵، با قدری اختلاف.

[5] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۱۱. رساله نکاحیه، ص ۵۷:

«بار پروردگارا، ما با تضرّع و ابتهال نیازمندانه به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم تا دولتی بزرگوارانه پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی! و ما را در آن دوره از زمرهٔ دعوت‌کنندگان خلق به اطاعتت، و از پیشوایان آنها در راه رضای به فرمانبرداری‌ات قرار دهی! و بدین‌سبب از مواهب نفیسه و کرامت‌های موهوبهٔ خزانهٔ جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!»

بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.[1]

خداوند متعال در این آیهٔ مبارکه برای هدایت بشر و نیل به کمال، ذکر را قرین مُذکِّر و حدیث را قرین مُحدِّث و کتاب را قرین مُبیِّن و مفسِّر بیان کرده است. می‌فرماید:

«از طرف ما رسولی آمده است، این رسول مطالب را برای شما بیان می‌کند و واقعیات را همراه با این ذکر به شما ارائه می‌دهد. این کتاب ما ذکر است و نور است و اگر کسی بخواهد به سبل سلام هدایت بشود، باید از این کتاب تبعیّت کند و به‌دنبالش برود و از آن دست برندارد.»

قرآن کریم کتاب تشریع است؛ کتاب تشریعی که منطبق بر کتاب تکوین است. این کتاب تشریع در تمام مراحل عوالم وجودی همراه و همگام و مصاحب با ما است. کتابی است که إعجاز رسول خدا است! چرا إعجاز است؟ سخن بلیغ گفتن که خیلی دشوار نیست و کلام مُعجِب آوردن که باعث إعجاز قرآن نمی‌شود! در نثرها و قافیه‌ها و شعرها بسیاری از الفاظ داریم که تا کنون مانند آنها نیامده است، بسیاری از مخطوطات داریم که صدها سال می‌گذرد و مثل آن را کسی نیاورده است! پس این دلیل بر إعجاز نیست، بلکه این دلیل بر قوای نفسانی و دلیل بر استعدادات بشر است.

چرا قرآن معجزه است؟

پس علت اینکه این کتاب، کتابِ مُعجِز است، چیست؟ علت این است که این عبارات و این معانی از طرف شخصی می‌تواند نازل بشود که تمام عوالم وجود از ناحیهٔ او نشئت گرفته است. [اما] ما نمی‌توانیم از حقایق عالم هستی خبر بدهیم، چون در یک بُرهه و محدودهٔ مشخص از این عالم هستی قرار گرفته‌ایم.

پشه کی داند که این باغ از کی است ❊❊❊ کاو بهاران زاد و مرگش در دی است[2]

ولی این کتاب معجز است، این کتاب در عالم ظاهر معجز و راه‌گشا است، نور است و در شبهات دستگیر است. جداً اگر کسی در قرآن تدبر و تأمل کند، قرآن در مشکلات و شبهات می‌تواند او را راهنمایی کند، منتها به شرط اینکه واقعاً تأمل کند!

ما در عوالم بالاتر هم از این کتاب مستغنی نیستیم، بلکه به آن نیازمندیم! قرآن کریم در هر عالمی از عوالم سلوک ما را دستگیری می‌کند. چشم ما از ادراک حقایق و باطن قرآن أعمیٰ است، ولی واقعیت غیر از این است.

همان‌طوری‌که ما قرآن می‌خوانیم و از مضامینش مسرور و مبتهج می‌شویم، همین‌طور بزرگانِ

---

[1] سوره مائده (۵) آیه ۱۵ و ۱۶.

[2] مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر دوم، ص ۲۷۶.

راه رفته و سالکان دلسوخته هم از این قرآن بهره‌مند می‌شوند؛ همین‌طور اولیا از این قرآن بهره می‌برند؛ همین‌طور ائمه و پیغمبر اکرم از این قرآن بهره می‌برند. هرگاه پیغمبر ابن‌مسعود را می‌دیدند او را صدا می‌زدند و می‌فرمودند: «ای ابن‌مسعود، قرآن بخوان!» و او با صدای دلنشین و خوش شروع می‌کرد به قرآن خواندن و قطرات اشک همین‌طور از چشم پیغمبر جاری می‌شد![1]

مبیّن و مفسّر حقایق قرآن کیست؟

پیغمبر از این قرآن چه می‌فهمد؟! آیا آن چیزی که ما می‌فهمیم او هم می‌فهمد و آیا آن چیزی که او می‌فهمد ما هم می‌فهمیم؟! آیا سجع و قافیه و الفاظ مرتب و منظّم است که پیغمبر را این‌چنین دچار تغییر و تحوّل می‌کند؟! این چه جهتی دارد؟ ما نمی‌توانیم ادراک کنیم! و برای رسیدن به آن معانی باید به آنجایی برویم که پیغمبر در آنجا است، باید در آنجایی قدم بگذاریم که پیغمبر قدم گذاشته است تا بتوانیم بفهمیم که پیغمبر از این قرآن چه می‌فهمید که منقلب می‌شد! فقط آن شخصی که ناموس عالم هستی [است و همه چیز] از وی سرچشمه می‌گیرد و اصل و اُسّ و مُخِّ جهان ماسوی‌اللَه است، می‌فهمد که چگونه این قرآن حکایت از تمام مراتب وجودی می‌کند، فقط او می‌تواند تشخیص بدهد! لذا عبارات ظاهر و دلنشین نمی‌تواند پیغمبر را به إعجاب وا بدارد.

ولی همراه با این قرآن باید مبیّن و مفسّر بیاید تا معانی این قرآن را برای ما روشن کند. در آن مقداری که ذهن ما کشش دارد و می‌توانیم آیات را بدون کمک از مبیّن و مفسّر استخراج کنیم استفاده می‌بریم، ولی مبیّن است که حقایق این قرآن را برای ما روشن می‌کند. بنابراین قرآن بدون مبیّن و بدون پیامبر اثر چندانی نمی‌تواند داشته باشد!

منطق «حَسبُنا کتاب اللَه» چیست؟

در اینجا است که عده‌ای آمدند و با جملهٔ «حَسبُنا کتاب اللَه»[2] بین این دو مسئله تفریق قائل شدند. معنای «حَسبُنا کتاب اللَه» این است که ما عقل و احساس و تخیّل خود را بر تبیین مبیّن و تفسیر مفسّر حاکم می‌کنیم و ترجیح می‌دهیم، درنتیجه دیگر نیازی به پیغمبر برای تفسیر قرآن نداریم! دیگر نیازی به علی برای بیان معارف قرآن نداریم! منطق اینها منطق حکومت اهواء و تخیلات بر حق و واقعیت و بیان و تبیین کتاب اللَه است، لذا می‌بینیم که نه از کتاب اللَه نصیبشان شد و نه توانستند از بیانِ مبیّن بهره‌مند بشوند و غیر از عدهٔ معدودی که دور امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند، بقیه به‌دنبال راه خودشان رفتند!

---

[1] رجوع شود به صحیح البخاری، ج ٦، ص ١١٣؛ أنساب الأشراف، ج ١١، ص ٢١٢.
[2] الأمالی، شیخ مفید، ص ٣٦.

چند نفر به دور آن حضرت آمدند؟ چند نفر توانستند از این کتاب اللَهِ ناطق استفاده کنند؟ آن عده‌ای که زبان حالشان این بود: «**فقَد وَفَدتُ إلیکُم إذ رَغِبَ عنکُم أهلُ الدّنیا و اتّخذوا آیاتِ اللَه هُزُوًا و استکبَروا عَنها.**»[1] بقیهٔ مردم همه به‌دنبال حَسبُنا کتاب اللَه رفتند!

بله، یک نفر این مطلب را گفت، ولی این کلام در دل یکایک افرادی که از امیرالمؤمنین علیه السلام روی گرداندند، وجود داشت؛ اگر وجود نداشت پس چرا به سقیفه رفتند؟! چرا در مقابل کتاب اللَهِ ناطق، مبیّن و مفسّرِ دیگری را برگزیدند؟! آن خلیفهٔ دوم یک نفر بود که این مطلب را به زبان آورد، ولی در دل همهٔ آنها این مسئله بود: **إذ رَغِبَ عنکُم أهلُ الدّنیا و اتّخذوا آیاتِ اللَه هُزُوًا و استکبَروا عَنها!**

اینها گفتند که ما کتاب اللَه را می‌گیریم و دیگر نیازی به ائمه نداریم. این منطق، منطق عمر است! این منطق، منطق کسی است که خیال خود را بر کلام حقّ امام علیه السلام حاکم می‌کند و از اهواء خودش متابعت می‌کند! این کلام، کلام او است، گرچه به زبان نیاورد. تمام زحمات پیغمبر برای این بود که این مبیّن و مفسّر را همراه با قرآن برای امّت باقی بگذارد؛ **إنّی تارکٌ فیکُم الثّقلین؛ کتابَ اللَه و عِترتی!**[2]

چرا اینها آمدند و کتاب اللَه را گرفتند؟ برای اینکه نمی‌توانستند در مبیّن خدشه وارد کنند؛ چون مبیّن زنده است، مبیّن لسان و زبان دارد، مبیّن بیان می‌کند، لذا اول آمدند ریشهٔ مبیّن را زدند و او را کنار گذاشتند، بعد هر کاری و هر مطلبی که خواستند انجام دادند! چون اینها نمی‌توانستند با وجود امیرالمؤمنین و اعتقاد به حقّانیت علی، به تخیّلات و اهواء خودشان نائل بیایند، لذا مجبور بودند برای رسیدن به این قضیه، امیرالمؤمنین را از صحنه کنار بزنند؛ چون امیرالمؤمنین زنده است و امیرالمؤمنین بیان می‌کند و با صراحت و نصّ امام، دیگر جایی برای اجتهاد باقی نمی‌ماند! اجتهاد در وقتی است که امام نباشد، ولی وقتی که هست خودش مطلب را بیان می‌کند، لذا چون اینها می‌خواستند اجتهاد کنند، نص را کنار گذاشتند و در نص و تصریح خدشه وارد کردند.

صفات پیروان امیرالمؤمنین علیه السلام

یک عدهٔ کمی به‌دنبال امیرالمؤمنین بودند که پابرجا بودند و ایستادند! همیشه هم همین‌طور بوده

---

[1] کامل الزیارات، ص ٥٤، فرازی از زیارت‌نامهٔ ائمهٔ بقیع علیهم السلام.
ترجمه: «... که همانا به‌سوی شما پناه آورده‌ام، در آن هنگام که اهل دنیا از شما روی تافته و آیات الهی را به استهزاء گرفته و استکبار ورزیده، از پذیرش آنها سر باز زده‌اند!» (محقق)

[2] کفایة الأثر، ص ١٣٧. امام شناسی، ج ١، ص ٣١:
«من در میان شما دو چیز بزرگ و سنگین از خود به یادگار می‌گذارم: یکی کتاب خدا؛ و دیگری عترت من، یعنی اهل‌بیت من هستند.»

است، همیشه یک عدهٔ کمی هستند که اینها مستقیم هستند، اینها ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾[1] هستند، از ملامت‌ها نگران نیستند؛ چون این ملامت‌ها را براساس اهواء می‌دانند! از مذمت‌ها نمی‌رنجند؛ چون این مذمت‌ها را در عالم دنیا و انغمار در عالم دنیا به‌حساب می‌آورند! اینها به یک رکن وثیق اتّکاء کرده‌اند، اتّکای اینها به متّکایی است که **لاتُحَرّكُه العَواصِف**[2]! اگر تمام عالم به یک طرف بروند، اینها در همان مرام خودشان می‌ایستند، چون حق را فهمیده‌اند!

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«**أيّها النّاس، لاتَستَوحِشوا فی طَريقِ الهُدیٰ لِقِلَّة أهلِه**؛ ای مردم، کمی افراد در شما تزلزل ایجاد نکند، کمی گروندگان به حق در شما تشکیک نیاورد!»

«**فَإنّ النّاسَ [قَد] اجتَمَعوا علیٰ مائدةٍ شِبَعُها قَصيرٌ و جوعُها طَويلٌ**!» مردم به‌دنبال مطالب دیگری هستند. این حطام دنیا یک ظاهر زیبا و فریبنده‌ای دارد، ولی زود گذر است! این ریاساتی که دارد مردم را فریفته می‌کند و تمام دنیا در جهل این ریاست می‌سوزد و تمام مسائل مردم و این خلق به‌دنبال اهواء آنها نَسَق و ترتیب پیدا می‌کند، تمام اینها زود گذر است!

شِبَعُها قَصيرٌ؛ یعنی چند صباحی را به ریاسات و مادیات و آنچه در این عالم است دل خوش می‌کنند و خوش هستند، ولی أعقَبتهُم خُسرانًا طَويلاً؛ یك خسران طویل و بی‌انتهایی به‌دنبال اینها است، به‌خاطر اینکه وقت خودشان را در این دنیا به همین مسائل گذراندند.

«**أيّها النّاس، مَن سَلكَ الطّريقَ الواضحَ وَردَ الماءَ [وَ مَنْ خَالَفَ] وَقعَ فی التّيه**؛[3] هر کسی به‌دنبال هدایت

---

[1] سوره مائده (۵) آیه ٥٤. اللَه شناسی، ج ۱، ص ۳۵۱:
«و از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای در خوف و هراس نیستند.»

[2] برگرفته از الکافی، ج ۱، ص ٤٥٥. آئین رستگاری، ص ۷۲:
«تندبادها و طوفان‌ها نمی‌توانند او را تکان بدهند.»

[3] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۱۹:
«أيُّها النّاسُ، لا تَستَوحِشوا فی طَريقِ الهُدَی لِقِلَّةِ أهلِهِ، فَإنّ النّاسَ قَدِ اجتَمَعوا عَلَی مائِدَةٍ شِبَعُها قَصيرٌ وَ جوعُها طَويلٌ! أيُّها النّاسُ، إنّما يَجمَعُ النّاسَ الرِّضا وَ السُّخطُ. وَ إنّما عَقَرَ ناقَةَ ثَمودَ رَجُلٌ واحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَهُ بالعَذابِ لما عَمّوهُ بالرِّضا. فَقالَ سُبحانَهُ ﴿فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُواْ نَدِمِينَ﴾*. فَما كانَ إلّا أن خارَت أرضُهُم بالخَسفَةِ خوارَ السِّكَّةِ المُحماةِ فی الأرضِ الخَوّارَة. أيُّها النّاسُ، مَن سَلَكَ الطَّريقَ الواضِحَ وَرَدَ الماءَ، وَ مَن خالَفَ وَقَعَ فی التّيه!»

ترجمه: «ای مردم، در راه هدایت از کمیِ اهل آن وحشت‌زده نشوید؛ زیرا مردم بر سر سفره‌ای جمع شده‌اند که مدّت سیری‌اش

است، داخل در شریعهٔ آب می‌شود؛ و هر کسی که بخواهد خودش را گول بزند و بین خود و خدا مطلب خودش را صاف نکند، در بیابان هلاکت گرفتار می‌شود و در ضلالت می‌افتد!»

منظور از ضلالت ـ آن‌طوری‌که ما خیال می‌کنیم ـ این نیست که به بعضی از صورت‌ها بیفتد، بلکه منظور از ضلالت این است که انسان هفتاد سال، هشتاد سال عمر کند، آب در کوزه و در کنارش باشد، ولی نتواند استفاده کند؛ این ضلالت است! آنهایی که افراد را نصیحت و موعظه می‌کردند و حقایق را برای مردم تشریح می‌کردند، ولی کسی گوش نمی‌داد و به آنها خرده می‌گرفتند و طعنه می‌زدند، الآن که نه از واعظ خبری است و نه از مخاطبین آنها، معلوم می‌شود که چه کسی در خسران است! الآن آنها متوجه می‌شوند، ولی دیگر فایده‌ای ندارد!

الآن هم همین‌طور است؛ بالأخره این دنیا می‌گذرد، روزی خواهد رسید که من و شما و همهٔ افراد در دل خاک هستیم و دیگر در آن دنیا هستیم! کاری نکنیم که در زمرهٔ آنهایی بشویم که «**إجتَمعوا علیٰ مائدةٍ شِبَعُها قَصیرٌ و جوعُها طَویلٌ!**» زمان متغیّر است، ولی قانون زمان و قوانین زمان تغییر پیدا نمی‌کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به اصحاب می‌فرماید:

«**و اللهِ مٰا أسمَعکُم الرّسولُ [شیئًا] إلاّ و هٰا أنا ذا مُسمِعُکُموه**؛[1] ای مردم، گرچه الآن پیغمبر در میان شما وجود ندارد، ولی من در میان شما هستم! گرچه دست ما از دامان پیغمبر کوتاه شده است، ولی الآن من همان مطالب را به شما ارائه می‌دهم و هرچه را که پیغمبر فرمود، من آن را به شما می‌گویم!»

ملاک تبعیت ما از اهل‌بیت و اولیا چیست؟

شخصی که دارد به‌دنبال حق می‌رود، باید خصوصیات و فارقات و متمیّزات شخصیه را کنار بگذارد؛ چون آنچه موجب تشخُّص ظاهری است، ملاک برای تبعیّت نیست! اینکه ما به‌دنبال امیرالمؤمنین علیه السلام هستیم، به‌خاطر این جهت نیست که حضرت دارای یک خصوصیات شخصی است! بین امیرالمؤمنین و حضرت سجاد تفاوتی نیست! بین حضرت سجاد و حضرت هادی تفاوتی نیست! بین ولیّ و امام از این

کوتاه و گرسنگی‌اش بسی طولانی است! ای مردم، همانا رضایت و خشم‌اند که مردم را با هم جمع می‌نمایند! و جز این نیست که ناقهٔ قوم ثمود را یک نفر از آنان پی کرد، اما عذاب الهی همه را در برگرفت؛ زیرا همهٔ آنان بدان راضی بودند، و بدین جهت خدا (این کردار را به همهٔ آنان نسبت داده) فرمود: ﴿پس ایشان (قوم ثمود) ناقه را پی کردند، سپس از کردهٔ خود پشیمان گشتند﴾، سپس دیری نپایید که زمین چونان آهن شخم‌زنی گداخته‌ای که در زمین نرم فرو رود، صدایی کرد و فرو ریخت! ای مردم، هر کس راه روشن و آشکار در پیش گیرد، به آب رسد؛ و هر کس جز این کند، در بیابان گمراهی سرگردان می‌شود!» (محقق)

* سوره شعرا (٢٦) آیه ١٥٧.

[1] همان، ص ١٢٢.

نقطه‌نظر هیچ‌گونه تفاوتی نیست!

مگر در میان شیعه افرادی نبودند که در قبول و تقبّل ائمه دچار توقف شدند؟! آیا منطق اینها غیر از همان منطق حَسبُنا کتاب اللَه است؟! مگر منطق آن افرادی که واقفیه شدند و در امام رضا علیه‌السلام توقف کردند، غیر از همان منطق حَسبُنا کتاب اللَه است؟! مگر غیر از این است که اهل‌تسنّن گفتند که ما به روایات پیغمبر عمل می‌کنیم و امام را کنار می‌گذاریم؟! اینها هم که همان حرف را می‌زنند! اینها هم می‌گویند این روایاتی که تابه‌حال آمده است، برای گذران زندگی و برای احکام کفایت می‌کند و دیگر ما نیازی به امام رضا علیه‌السلام نداریم و نیازی به ائمهٔ بعد از آن حضرت نداریم! این منطق، همان منطق است!

اختلاف در فروع، فارق بین ما و عامه نیست؛ بلکه اختلاف بین ما و آنها در گرایش به امامِ حیّ و عدم‌گرایش است! آنها هم به سنت عمل می‌کنند! مگر در بین مجتهدین ما افرادی نیستند که فتاوای مقابل هم ارائه می‌دهند؟! چه فرقی می‌کند؟! بین فتاوای مخالف باهم در شیعه و فتاوای مخالف باهم که در اهل‌سنّت و شیعه به‌وجود می‌آید چه فرقی است؟! این مسئله خیلی مهم نیست، بلکه صحبت در این است که عمل به سنت بدون‌مبیّن و بدون‌مفسّر همان حَسبُنا کتاب اللَه است، لذا واقفیه مثل اهل‌تسنّن هستند و هیچ فرقی بین آنها نیست؛ آنها امام را کنار گذاشتند و سنت را گرفتند، عامه هم امام را کنار گذاشتند و سنت را گرفتند! حالا کم‌وزیاد دارد، ولی واقعیت امر که یکی است!

هم‌چنین افرادی که صرف اتّکاء به عقل و تخیلات، خودشان را جدای از نظر مبیّنِ حیّ و جدای از نظر بیان ولیّ حیّ راجح می‌دانند، اینها هم در همان مرتبه و در همان مسیر هستند! بین ما و واقفیه چه فرقی است؟! مگر صرف اعتقاد به یك امام زنده برای ما کارساز است و کفایت می‌کند و مشکلات را حل می‌کند و دستگیری می‌کند؟! من خودم به‌شخصه بعد از این‌همه مطالعه و تدبر و تأمل در کتب مدوّنه و کتبی که در دست ما است: روایات، احادیث، قرآن و امثال‌ذلك، به این مطلب رسیده‌ام که لولاتدلّی و لولااتّکاء به مبیّن حیّ، اینها به‌هیچ‌وجه‌من‌الوجوه نمی‌توانند دست از من بگیرند! این مسئله وجدانی است! روش و دَیدَن بزرگان و واصلان به مطلوب هم بر همین قسم بوده است و آنها هم به همین کیفیّت بوده‌اند.

اگر شما در کار بزرگان یک تأمل بکنید و در گفتار و رفتار بقیه از اهل ظاهر هم یک تحقیق بکنید مطلب روشن می‌شود که آنها در چه وادی‌ای هستند و دیگران در کجا دارند حرکت می‌کنند! آنها به چه مطالبی رسیده‌اند و بقیه در چه مسائلی غوطه‌ور هستند! اگر [صرف مطالعه] کفایت می‌کرد، برای آنها کافی بود!

لذا تشکیک در کلام اولیا با تشکیک در کلام امام فرقی نمی‌کند؛ چون تشکیک در ملاک است و

ملاک واحد است! ما به این جهت به متابعت از اولیا گردن نهاده‌ایم، چون کلام آنها را منافی با کلام امام نمی‌دانیم و مایز بین آنها را در مشخّصات شخصیهٔ هُویهٔ ظاهریه می‌دانیم؛ اما از نقطه‌نظر ارائهٔ طریق که منبعث از إشراف به نفوس و عوالم غیب است، به‌هیچ‌وجه من الوجوه بین اینها فرقی نیست و تفاوتی ندارند و به‌هیچ‌وجه من الوجوه جای شک و تردید نیست!

مگر کسانی که در زمان غیبت به مبدأ أعلیٰ اتّصال پیدا کردند، با امام زمان رابطه داشتند؟! کدام‌یک از آنها با آن حضرت رابطه داشتند و آنهایی هم که با آن حضرت رابطه داشتند مگر در این زمینه بودند؟! شما *نجم الثاقب* حاجی نوری را نگاه کنید و ببینید که چه کسانی با آن حضرت ارتباط داشتند! گرچه بسیاری از این موارد در صورت ظاهر نبوده است، ولی چون آن شخصی که ناقل اینها است و هم‌چنین بقیهٔ افراد از این مطالب بی‌خبرند، لذا آن را به‌صورت ظاهر می‌پندارند. کدام‌یک از کسانی که به‌حسب ظاهر چه به‌صورت عام و چه به‌صورت خاص در میان مردم معروف و مشهورند، حظّی از نیل به آن عوالم باطن برده‌اند؟!

در سلوک باید به کدام جنبه توجه کرد؟

طریق سلوک إلی اللّه طریق ظاهر نیست، بلکه طریق باطن است؛ لذا ما می‌بینیم که اولیا هیچ‌گاه مردم و دوستانشان را به این مسائل ظاهر سوق ندادند، بلکه همیشه توجه آنها به باطن بوده است و همیشه آنها را به‌سمت باطن حرکت می‌دادند! این مسائل قطعاً و قطعاً برای سالک موجب انحراف و موجب اعوجاج و موجب وقوف در این مراحل سلوکی است! توجه به مسائل ظاهر، توجه به مشخّصات شخصیه و توجه به ممیّزات ظاهری است، لذا سالک باید از این مرحله عبور کند!

سالک باید متابعت را در حقیقت و در باطن امر بیابد، نه در شخص! یعنی این را می‌خواهم عرض کنم که حتی وقتی انسان از یک ولیّ و از یک امام زنده و حیّ متابعت می‌کند، خصوصیت این امامی که در مقابل او قرار گرفته است نباید ذهن سالک را به‌سمت او سوق بدهد! متابعت از امیرالمؤمنین علیه السلام به این جهت نیست که این شخص امیرالمؤمنین است، بلکه متابعت از باطن آن حضرت است! متابعت از حضرت مجتبیٰ و سیدالشهدا نباید به این جهت باشد که چون مقابل ما و مخاطب ما [شخصیت] سیدالشهدا است! اگر از این جهت باشد فرقی نمی‌کند.

افرادی که آب وضوی پیغمبر را برای تبرّک به سر و صورت خودشان می‌زدند[1] چرا بعد از پیغمبر جدا شدند و چرا سقیفه تشکیل دادند؟ چون دچار این اشکال بودند، یعنی آن اُبّهت و جلال و شأن رسول‌اللّه اینها را گرفته بود و به‌دنبال خود می‌کشید، نه خود رسول‌اللّه! متابعت از رسول‌اللّه نباید به این عنوان باشد که

---

[1] رجوع شود به صحیح البخاری، ج ۱، ص ۹۹.

چون رسول‌اللَه، رسول‌اللَه است و دارای این خصوصیت است [باید از او متابعت کرد، بلکه] چون رسول‌اللَه متحقق به حق است باید از او متابعت کرد؛ ولو این حق در یک طفل پنج ساله هم باشد فرقی نمی‌کند! این معنا، معنای سلوک است!

در اینجا است که دیگر ظاهر از بین می‌رود، در اینجا است که دیگر سالک به آن سرّ و حقیقت سلوک می‌رسد! اگر به این مطلب رسیدیم، دیگر هیچ مانع و رادعی نمی‌تواند از راه ما ممانعت کند، دیگر هیچ حاجبی نمی‌تواند جلوی ما را بگیرد، دیگر هیچ مُشکّکی نمی‌تواند در ما شک ایجاد کند! برگشت همهٔ اینها به [مسئلهٔ] حکومت ظاهر بر حق و حکومت ظاهر بر باطل است و از اینجا نشئت می‌گیرد.

هدف اولیا از تحمل مصائب و مشکلات

ما باید ببینیم که این بزرگانی که در طول تاریخ یک به یک آمدند و این حقیقت و رسالت را ابلاغ کردند چه کسانی بودند؟ بیست و سه سال رنج و زحمت پیغمبر برای چه بود؟ این‌همه مشقات و گرفتاری‌های پیغمبر برای چه بود؟ برای اینکه دو نفر را درست کند! آنهم پیغمبری که یک لحظه نزول از عالم وحدت به کثرت چنان او را در اضطراب می‌اندازد که اگر ماسوی‌اللَه را به او ببخشند حاضر نیست یک لحظه تنازل کند! این مطالب شوخی نیست، إن‌شاءاللَه خدا قسمت همه‌مان کند که رشحه‌ای از آن رشحات اقیانوس آنها به ما بخورَد، آن‌وقت می‌فهمیم که وقتی ندای ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمُزَّمِّلُ * قُمِ ٱلَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾،[1] ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنذِرْ﴾[2] بر آنها آمده است آنها چه می‌کشیدند! ما الآن این مطالب را نمی‌فهمیم، چون ما به خودمان نگاه می‌کنیم، ما ارتباط خودمان را ارتباط آنها می‌پنداریم و ارتباط آنها را با مردم ارتباط خود به‌حساب می‌آوریم.

«من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان» واقعاً همین‌طور است! پیغمبری که حتی طاقت یک لحظه غمض عین از نظر به جمال و جلال الهی به ملائکهٔ مقرب را ندارد، باید بلند شود و بیاید و با ابوسفیان و ابوجهل دربیفتد!

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان ❊❊❊ قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو[3]

امیرالمؤمنین که بلند شد و آمد مردم را نصیحت کرد، دلش برای چه کسی می‌سوزد؟ مگر امیرالمؤمنین به مردم نیاز دارد؟! باید کار را به آنجا برسانند که دختر پیغمبر را سوار بر حمار کند و برای خودِ این امت، درِ خانهٔ مهاجر و انصار در مدینه طوف کند![4] این کارها را برای چه کسی می‌کند؟ آیا آن علی که

---

[1] سوره مزّمّل (۷۳) آیه ۱ و ۲.

[2] سوره مدثّر (۷٤) آیه ۱ و ۲.

[3] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ٤۱۱.

[4] رجوع شود به الإمامة و السیاسة، ج ۱، ص ۲۹.

می‌گوید: «شما همچون گلّهٔ گوسفند به‌سمت من هجوم آوردید تا من را مجبور به خلافت کردید!»[1] به‌دنبال خلافت می‌رود؟! بیست و پنج سال راحت در منزل نشسته است و از او استفاده می‌کنند، پس برای چه خودش را به دردسر بیندازد؟! ولی از وقتی که به خلافت رسید مسائل شروع شد. تمام مدت دوران خلافت حضرت به ابتلا گذشت.

آیا این مسئله چیزی غیر از آن تعهد و میثاقی است که خداوند متعال از اولیائش برای بقای این امر گرفته است؟! آیا این مسئله چیزی غیر از آن میثاقی است که خدا بر عهده اولیائش گذاشته است که تاریخ را از حجج خالی نگذارند تا در هر زمان و در هر برهه‌ای برای دلسوختگان و برای طالبان، شریعه‌ای باشند که آنها احساس أَلَم و احساس درد نکنند؟! آیا این غیر از آن است؟!

حالا ما باید موقعیت خودمان را ادراک کنیم و ببینیم مسائلی که الآن می‌گذرد با مسائل سابق فرقی نکرده است. الآن هم زمان، زمانِ رسول خدا است؛ الآن هم زمان، زمانِ امیرالمؤمنین است؛ الآن هم زمان، زمانِ امام مجتبی و سیدالشهدا است و فرقی نکرده است! چه فرقی می‌کند؟! رسیدن و نیل به واقعیت و حقیقت در هر برهه و در هر زمان [یکی است و تفاوتی ندارد!]

این کسانی که حتی برای یک لحظه هم نمی‌توانند و تمام شراشر وجودشان راضی نیست به اینکه از آن مقام و اتّصال به آن مبدأ أعلیٰ تنزّل کنند، آمده‌اند و دارند برای من و شما وقت می‌گذارند و وقت خودشان را با من و شما می‌گذرانند! شوخی نمی‌کنم، مسئله از جِد هم جلوتر است! ما این مسائل را به دیدهٔ ظاهر نگاه می‌کنیم.

حالا ما باید در قبال این قضیه چه کنیم و چه روشی را در پیش بگیریم؟ ما باید چگونه این مسئله را در خود هضم کنیم؟ ما برای اینها چه‌کار کرده‌ایم؟ اگر سیدالشهدا علیه السلام در روز قیامت بیاید و با ما مُحاجّه کند که «ما برای شما سرمایه گذاشتیم، ما برای شما وقتمان را گذراندیم و اختصاص دادیم و این مسائل را به خود خریدیم؛ شما در قبال این کار چه کردید؟» چه جوابی داریم؟!

گل مراد تو آنگه نقاب بگشاید ❊❊❊ که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد[2]

در این دعای امروز می‌خوانیم: «**اللَهمّ إنّ أسئلُك خيرَ ما سَئلكَ بِه عبادُك الصّالحونَ**»[3] خدایا امروز را برای مسلمین و برای رسول خودت عید قرار دادی، یک ماه به ضیافةاللَه رفتیم، یک ماه روزه گرفتیم، چند ساعتی امساک کردیم؛ ولی توقع بالایی داریم! روزه گرفتیم، ولی روزهٔ ظاهر بود! امساک کردیم، ولی امساک

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ٤٩.
[2] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ١٤٣.
[3] مصباح المتهجد، ج ٢، ص ٦٥٤.

ظاهر بود! آیا آنچه بزرگان توصیه می‌کردند در این ماه انجام شد؟ آیا ما به‌دنبال آن صیامی که مقبول اولیا است، بودیم؟ ولی یک مسئله هست و آن اینکه ما همیشه نظر به رحمت واسعهٔ او داریم؛ «**یا مَن غَلَبَتْ [سَبَقَتْ] رَحمتُه غَضَبَه!**»[1] عملمان کم است، ولی توقع و خواستمان زیاد است و امید داریم که با آن رحمت با ما برخورد کند و این أعمال مجازی ما را با حقّیت و با واقعیت خودش متبدّل کند؛ «**اللَهمّ و عامِلنا بِفَضلِك و لاتُعامِلنا بِعَدلِك!**»[2]

در امروز باید از خدا چه بخواهیم؟ ماه رمضان گذشت و این دعا برای امروز و روزهای آتی است:

«**اللَهمّ إنّ نَسئلُك خيرَ ما سَئلكَ بِه عِبادُك الصّالحونَ و أعوذُ بكَ ممّا استَعاذَ منهُ عِبادُك المُخلِصونَ**؛[3]

خدایا ما از تو می‌خواهیم و از تو تقاضا می‌کنیم که آن بهترین دعاها و بهترین اُمنیه‌ها و بهترین خواست‌ها و بهترین تقاضاهایی را که بندگان صالح تو از تو می‌خواهند در حقّ ما روا بداری! خدایا ما را در حفظ و در پناه خودت قرار بده! به تو پناه می‌بریم از هرچه بندگان مخلِص تو ـ کسانی که واقعاً با نیات پاک هستند و ابداً ذره‌ای از شوائب عالم کثرت در نفس آنها نیست ـ [از آنها به تو پناه می‌بَرند!] خدایا هر آنچه از آنها دور کردی از ما هم دور کن!»

خدایا در شهرها و ماه‌های آتی و در اوقات آتیه، اثرات این ماه مبارک را در وجود ما باقی بدار! امام زمان و امام حیّ ما را در کَنَف حراست خود از هر بلیه‌ای مصون و محفوظ بدار! اولیاء ما را طول عمر توأم با صحت و عافیت عنایت بفرما! سایهٔ آنها را بر سر ما مستدام بدار! ما را شاکر زحمات و رنج‌ها و اهتمام آنها برای کمال ما قرار بده! ما را در سرّ و سویدای آنها مستقر و مستکین بنما! أفعال و أقوال و سرّ ما را با عوالم اولیاء خودت وحدت ببخش! در فرج امام زمان علیه السلام تعجیل کن! رهبریّت مسلمین و زعامت شیعه را مؤیّد و مسدّد و طول عمر توأم با صحت و عافیت کرامت بفرما! مرضای مسلمین را شفا عنایت کن! موتای آنها را ببخش و بیامرز! خداوندا شهدای ما را با کرامت و نورانیّت و رحمت واسعهٔ خودت قرین بفرما! آن کسانی که برای اسلام و برای پیشبُرد و اعتلای کلمهٔ حقهٔ توحید قدمی برمی‌دارند، قدم آنها را بی‌اجر مگذار!

---

[1] همان، ص ٦٩٦.
ترجمه: «ای آن که رحمتش بر خشم و غضبش غالب گشته است [بر آن پیشی گرفته است]!» (محقق)
[2] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ٣٥٠:
«اللَهمّ احمِلنی علیٰ عَفوکَ وَ لا تَحمِلنی عَلَی عَدلِک.»
ترجمه: «خداوندا، براساس عفوت با من معامله کن و براساس عدلت با برخورد منما!» (محقق)
منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، خوئی، ج ١٤، ص ٣٥٦:
«... نظیر ما ورد فی دعاء آخر: اللَهمّ عامِلنا بفَضلکَ و لا تُعامِلنا بعَدلِک.»
[3] مصباح المتهجد، ج ٢، ص ٦٥٤.

در فرج امام زمان علیه السلام تعجیل کن! ما را از منتظرین واقعی آن حضرت قرار بده!

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّد و آل‌محمّد